

پس از ماتم وسوگواری کشتار جمعی در خیابان‌ها توسط حکومت اسلامی، زمان بازخوانی سنجشگرانه جنبش اجتماعی دی ماه 1404 است. این جنبش در مقایسه با سه کنش اعتراضی 1396، 1398 و 1401 دارای یک تفاوت معنادار بود که به شنیده شدن کم و بیش گسترده نام رضا پهلوی مربوط می‌شد. در یک کنش اعتراضی فراگیر داشتن یک لیدرشیپ و پروژه برای جایگزین کردن آن‌چه موضوع اعتراض است گام مهمی در فرارویندن به سطح یک جنبش اجتماعی به شمار می‌رود. دلیل این تحول هر چه باشد از اهمیت این چرخش و وجود انگاره جمعی نوپدید نمی‌کاهد. معنای سیاسی این رخداد امکان شکل‌گیری یک افق جدید در خلاء سیاسی است که جامعه خشمگین و عاصی را در یک بن‌بست فرسایشی قرار داده است. فریاد زدن یک نام در خیابان اما به معنای حل‌شدن معادله پیچیده‌ای نیست که جامعه ما در یافتن پاسخ آن در سه دهه گذشته خود را به آب و آتش زده است. فاصله میان استقبال از یک نام در خیابان و تبدیل‌شدن به نماد ملی مسیری است که رضا پهلوی باید بپیماید. رهبری یک جنبش انقلابی مسئولیت تاریخی بزرگی است که در میدان کنش سیاسی صیقل می‌خورد و مشروعیت پیدا می‌کند. چالش آقای رضا پهلوی تبدیل‌شدن از رهبر طرفداران بازگشت نظام پادشاهی به رهبری یک جنبش ملی است. درباره آن‌چه گذشت اما فراتر از سوگواری همگانی در پی قتل‌عام بیرحمانه حکومت، به گفتگوی ملی نیاز داریم برای یک آسیب‌شناسی مشارکتی.

مهم‌ترین نقدی که به نقش او در این روزها می‌توان داشت نوع ارزیابی از مراحل یک جنبش اجتماعی برای تغییر نظام سیاسی و نیز ماشین سرکوب حکومت دینی است. ادبیات جنگی از 16 دی مانند فراخوان اشغال مراکز دولتی یا فتح تهران بیشتر به زمانی مربوط می‌شود که دستگاه حکومتی در حال فروپاشی است و نیروهای نظامی نیز دچار شکاف شده‌اند. او مرحله شکل‌گیری جنبش را با فاز پایانی آن یکی گرفت و با شتاب‌زدگی مردم را به کاری فراخواند که نه درست بود و نه امکان‌پذیر. می‌توان پرسید نبودن ارتباط با مبارزان داخل و رهبری جمعی چه نقشی در این رویکرد داشت؟ نقد دوم به موضوع رهبری بر می‌گردد. ایران جامعه مکتب‌گرا است با مطالبات گوناگون. به همین دلیل هم باید شاید از همزیستی جنبش‌های اجتماعی سخن به میان آورد که در خیابان به یکدیگر می‌پیوندند. لیدرشیپ جمعی باید بتواند با هوشیاری به برابند و نماینده بخش اصلی این مطالبات تبدیل شود. رهبری انحصاری و شعار "همه با من" سد راه شکل‌گیری یک تفاهم ملی گسترده پیرامون پروژه گذار است. نقشه راه "اضطراب" و طرح دوره گذار سه‌ساله تحت رهبری متمرکز رضا پهلوی نماد این رویکرد انحصاری و طرد عملی بقیه نیروی‌های مدنی از جمهوریخواهان تا گروه‌های انتی‌کی است. اگر او واقعا به دموکراسی باور دارد این‌را باید در آزمون کنونی به جامعه و اپوزیسیون نشان دهد.

نقد سوم به شکاف آشکار میان وعده‌ها و آنچه در عمل دیده می‌شود بر می‌گردد. او در همه سال‌های گذشته وعده برپایی یک مشروطه جدید بر اساس الگوی کشورهایمانند اسپانیا یا نروژ را داده است. پادشاهی مشروطه به معنای آن است که شاه سلطنت کند و نه حکومت. آن‌چه که اما در رفتار بخشی از مشاوران اصلی و هواداران ایشان مشاهده می‌شود بیشتر یادآور یک جریان سیاسی با فرهنگ استبدادی و نوستالژی تضمینات پیش از 1357 است که از حالا وعده سرکوب و انتقام به مخالفان می‌دهند. چگونه با چنین رفتاری می‌توان باور کرد که قرار است سرنوشت کشور را صندوق‌های رای تعیین کنند؟ نقد چهارم به نوع رابطه با دولت‌های خارجی مربوط می‌شود. مرزبندی روشن با رویکردهای ماجراجویانه حکومت در برابر اسرائیل و امریکا با دل‌بستن به وعده‌ها و دنباله‌روی از سیاست‌های آن‌ها متفاوت است. دغدغه اصلی ما باید منافع ملی ایران باشد و رساندن پیام صلح این جنبش به همه دنیا.

ایران در خطر است و برای نجات آن همه باید به خیر همگانی و مصلحت ملی بیندیشند. هیچ نیرویی به تنهایی و به گونه انحصاری نمی‌تواند غول اسلام‌گرایی را به درون شیشه برگرداند. گزینه‌های امروز ما بیش از آن‌چه فکر می‌کنیم با آینده ارتباط پیدا می‌کنند. ترویج خشونت ویرانگر نه تنها دست حکومت را در سرکوب باز می‌گذارد که صلح اجتماعی آینده را هم دشوار و چه بسا ناممکن می‌کند. جنبش اجتماعی برای گذار از حکومت دینی به یک نقشه راه مشارکتی و خلق یک افق امید نیاز دارد. جامعه مدنی و همه نخبگان سیاسی، از جمله رضا پهلوی، در برابر یک آزمون تاریخی قرار دارند. یا ما می‌توانیم با خرد جمعی پاسخ پرسش تاریخ را پیدا کنیم و یا باید به پاسخی گردن نهیم که دیگران برای ما پیدا کرده‌اند.